

تاریخ دریافت: 89/12/22

تاریخ پذیرش: 90/4/19

تحلیل جامعه‌شناختی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران

علی اصغر مقصودی¹

چکیده

این مقاله بر آن است تا بر اساس مجموعه‌ای از مفاهیم جامعه‌شناختی، نهضت ملی شدن نفت را به‌عنوان یک جنبش اجتماعی مورد تحلیل جامعه‌شناختی قرار دهد تا از این طریق ضمن تحلیل این پدیده اجتماعی، الگویی از مطالعه و بررسی دگرگونی‌های اجتماعی را به مخاطب ارائه کند.

در این راستا، با بهره‌گیری از روش مطالعه کتابخانه‌ای، به شیوه‌ای تحلیلی - تطبیقی، با رویکردی «وبری» و با تأکید بر دیدگاه‌های گی روشه،² ژان می نو،³ آلن تورن،⁴ و سی رایت میلز⁵ از یک سو، و رجوع به برخی منابع معتبر و موثق موجود در مورد جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران از سوی دیگر، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران مورد تحلیل جامعه‌شناختی قرار گرفته است.

در این تحلیل، بر اساس چارچوب نظری مشخص گردید که جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران به لحاظ نظری یک جنبش اجتماعی محسوب می‌شود و به‌عنوان بخشی از فرایند

1. دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه بمبئی، عضو هیئت عملی دانشگاه شهید باهنر کرمان، abimaghsoodi@yahoo.com

2. Guy Roche

تأکید بر دیدگاه‌های مطرح شده در کتاب تغییرات اجتماعی «گی روشه» و ترجیح آنها به سایر دیدگاه‌های موجود در باب جنبش‌های اجتماعی، به دلیل قابلیت بی‌نظیر آنها در تحلیل این رویداد است. دکتر منصور وثوقی، مترجم این کتاب، در مقدمه آن می‌نویسد: «این کتاب الگویی از مطالعه و بررسی دگرگونی‌های اجتماعی را به دانش‌پژوهان ارائه داده است که می‌تواند به‌ویژه در بررسی‌های جامعه‌شناسی تاریخی مورد استفاده و اقتباس قرار گیرد.»

3. Jean Meynaud

4. Alain Touraine

5. C. Wright Mills

استعمارزدایی در شرایط نابسامان سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی نضج گرفته و با رهبری نخبگانی چون دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، و با حمایت گروه‌های فشار، و با تکیه بر ایدئولوژی مذهبی - ناسیونالیستی، ویژگی‌های هویت، ضدیت، و همگانی بودن را احراز کرده، کارکردهای میانجی‌گری، بالا بردن آگاهی، و فشار را عملی ساخته، و با گذر از مراحل ناآرامی، برانگیختگی، قالب‌ریزی، و نهادی شدن، در 29 اسفند ماه 1329 ه.ش. به پیروزی رسید.

واژه‌های کلیدی

تحلیل جامعه‌شناختی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، شرایط بروز، موجودیت، کارکرد، گروه‌های فشار، نخبگان.

مقدمه

زمان حال تنها در پیوند با گذشته و آینده، در پیوند با خاطره، اندیشه و آرمانی که برای آن زندگی می‌کنیم، ژرفا می‌یابد. توجه به تاریخ انسانیت، ما را به سوی راز انسان بودن رهبری می‌کند (یاسپرس، 1358).

صنعت نفت در ایران با حفر موفق اولین چاه نفت در مسجد سلیمان در سال 1287 کلید خورد و با ملی شدن این صنعت در سال 1329 وارد مرحله جدیدی شد. اکنون 100 سال از شروع صنعت نفت و نزدیک به 60 سال از ملی شدن این صنعت در این کشور می‌گذرد، و این صنعت به یکی از مهم‌ترین صنایع مادر و اصلی‌ترین منبع ارزآور کشور تبدیل شده است (امامی، 1387). از آن زمان تاکنون، زندگی هر ایرانی با آن عجین و از ثمرات مثبت و منفی آن بهره‌مند گردیده است.

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران یکی از برگ‌های زرین تاریخ ایران و سرآغاز تغییرات شگرفی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ایران بوده است. این جنبش، یکی از صحنه‌های مبارزات ملت ایران علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی است (خلیلیان، 1372). این جنبش در سالی آغاز شد که ایران با داشتن سهمی 11 درصدی از ذخیره نفتی دنیا، سالانه نزدیک به 233 میلیون بشکه، یعنی 16/7% نفت دنیا و بیش از 34% نفت خاورمیانه را تولید می‌کرد. از نظر اهمیت، نفت ایران در جایگاه اول، نفت عربستان در جایگاه دوم، و نفت کویت در جایگاه سوم قرار داشت (امامی، 1387).

به یقین، بازخوانی رویدادهای تاریخی، همان‌گونه که «یاسپرس» باور دارد، علاوه

بر پیوند زمان حال با گذشته، موجب ژرفا یافتن اندیشه و آرمانی می‌شود که برای آن زندگی می‌کنیم.

لذا ضروری است هر از گاهی، از منظری نو به این رویداد تاریخ‌ساز بنگریم. با مرور آنچه که در باب این جنبش نگاشته شده است، پی می‌بریم که تاکنون این جنبش از منظر جامعه‌شناختی مورد تحلیل قرار نگرفته است. این مقاله در صدد جبران این غفلت تاریخی است.

ماکس وبر،¹ جامعه‌شناس آلمانی، منشأ جامعه‌شناسی را فلسفه تاریخ می‌داند و از جمله کسانی است که در برابر مفهوم ضدعلمی تاریخ، جامعه‌شناسی را به‌عنوان علمی تاریخی، مقایسه‌ای و تبیینی پی‌ریزی کرد. او جامعه‌شناسی را چنین تعریف می‌کند: «جامعه‌شناسی علمی است که هدفش فهم تفسیری رفتار اجتماعی برای دستیابی به تبیین علل و مسیر و آثار این رفتار است» (کوزر، ترجمه: ثلاثی، 1366). او بر این باور است که در تحلیل جامعه‌شناختی باید در پی علیتی جامعه‌شناختی باشیم تا از این طریق رابطه‌ای منظم میان پدیده‌ها را تشخیص دهیم.

از این رو، با اتخاذ رویکردی «وبری»، برای دستیابی به زنجیره‌ای از علل که در بروز یک پدیده مؤثرند، بایستی در چارچوب احتمالی عمل کنیم و در انتها تا حد امکان، دست به موازنه عامل، یعنی تعیین تأثیر هر یک از عوامل بزنیم. اما پیچیدگی تحول تاریخی در این سطح آنچنان است که نمی‌توان با اطمینان، موفقیت در سنجش اثر و نیروی حقیقی هر یک از عوامل را بیان کرد، و علم تاریخ و جامعه‌شناسی در این‌گونه موارد، تنها می‌توانند منتج به نتایجی نزدیک به واقعیت شوند.

به پیروی از این رویکرد، در این مقاله ابتدا جنبش اجتماعی را با استفاده از دیدگاه‌های آگبرن،² نیمکف،³ و بروس کوئن⁴ تعریف می‌کنیم. بعد از آن، با بررسی منابع تاریخی، به میزان انطباق جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران با این تعاریف می‌پردازیم. سپس با رجوع به دیدگاه‌های «گی روشه»، شرایط ضروری برای بروز جنبش‌های اجتماعی را بیان می‌کنیم. بعد از آن، با رجوع به منابع تاریخی، شرایط حاکم بر این دوران را تبیین و به بررسی تطبیقی این شرایط تاریخی با شرایط ضروری برای بروز جنبش‌های اجتماعی می‌پردازیم. در ادامه، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های آلن تورن،⁵ ضمن

1. Max Weber
2. Ogburn
3. Nimkof
4. Koen
5. Touraine

بیان اصول سه‌گانه برای موجودیت جنبش‌های اجتماعی، با رجوع به منابع تاریخی، با رویکردی تطبیقی به تبیین حاکمیت هر یک از این اصول بر این جنبش می‌پردازیم. بررسی نظری کارکردهای جنبش‌های اجتماعی با بهره‌گیری از دیدگاه‌های روشه، گام بعدی خواهد بود که با بررسی میزان همخوانی آنها با کارکردهای جنبش ملی شدن صنعت نفت همراه می‌شود. از دیدگاه‌های «ژان می نو»، جامعه‌شناس فرانسوی، برای تبیین نقش گروه‌های فشار استفاده خواهد شد تا پس از این تبیین نظری، با رجوع به منابع تاریخی، به شناسایی و نقش گروه‌های فشار در این جنبش بپردازیم. در پایان، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های «سی رایت میلز»، موسکا،¹ و گی روشه، ضمن بیان ویژگی‌های هر یک از انواع نخبگان، نقش نخبگان در جنبش‌های اجتماعی را به‌طور نظری بررسی می‌کنیم، و با توجه به این تبیین نظری، به بررسی تطبیقی نقش نخبگان در جنبش ملی شدن صنعت نفت می‌پردازیم.

تعریف جنبش اجتماعی

آگبرن و نیمکف جنبش اجتماعی را تلاشی تکاملی و مثبت برای بازسازی² جامعه و منبعث از وجود ناسازگاری در جامعه و عدم‌بروز یک اصلاح اجتماعی دانسته و آن را این‌گونه تعریف می‌کنند: «جنبش اجتماعی، یک رفتار گروهی نسبتاً منظم و بادوام است برای نیل به یک هدف اجتماعی کم و بیش معین، بر اساس نقشه‌ای معین (آگبرن و نیمکف، ترجمه: فرخجسته، 1349) روشه نیز جنبش اجتماعی را عبارت از سازمانی می‌داند که کاملاً شکل گرفته و مشخص است و به‌منظور دفاع یا گسترش و دستیابی به هدف‌های خاص، به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد (روش، ترجمه: وثوقی، 1366). بروس کوئن نیز این تعریف را از جنبش اجتماعی ارائه می‌کند: «جنبش اجتماعی، کوشش سازمان‌یافته یک گروه یا جمعی است که می‌خواهند برخی از شئون جامعه را تغییر دهند» (کوئن، ترجمه: توسلی، 1374).

با توجه به تعاریف فوق، خصوصاً تعریف آگبرن و نیمکف، و با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ایران در ماه‌های قبل از آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، شاهد وجود ناسازگاری‌های درونی و برونی در ایران هستیم:

«ایرانیان نارضایتی عمیق خود را از نوع حکومت خود نشان می‌دادند و صحنه سیاست کشور را تشکیلات و جناح‌های سیاسی گوناگون فراگرفته بود و همگی خواستار خاتمه

1. Moska
2. Reconstruction

دادن به سلطه اقتصادی بریتانیا بر منافع کشور بودند» (بیل و لوئیس، ترجمه: مهدوی، 1368).

در این شرایط شاهد وجود یک هدف اجتماعی معین نیز هستیم:
«اگرچه ایرانیان خود دچار اختلافات و تفرقه بسیار بودند، ولی همگی نسبت به یک برداشت مشترک در رهایی از شر امپریالیسم انگلیس وحدت نظر داشتند» (همان).
همچنین وجود گروه‌بندی‌ها و تشکل اعضا را می‌توان مشاهده کرد:
«مجموعه متغیری از گروه‌های لیبرال و ناسیونالیست با تشکیل حزبی در اکتبر 1949 (آبان 1328) شکل مشخصی یافتند (همان).

نقی طبری نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «گروه‌های کلیدی در نهضت مشروطه و ملی شدن نفت» به شرایط نابسامان کشور در این دوره تاریخی اشاره دارد:
«در اواخر 1328، محمدرضا شاه دارای ضعف‌های جدی بود. از آن جمله است عدم‌مقابله وی با دولت انگلیس در مسئله نفت، تداعی استبداد پدرش با ظهور او در عرصه سیاست، و وابستگی نظامی و اقتصادی‌اش به آمریکا» (طبری، 1380).
در نهایت، می‌توان مجموعه این اقدامات را، که از سال 1327 با استخدام ژیلبر ژیدل، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه پاریس، آغاز شد و او به اتفاق همکارانش و خبرنگاران ایرانی یادداشتی 25 صفحه‌ای حاوی حقوق از دست‌رفته ایران که می‌بایست با شرکت نفت مورد بحث قرار گیرد (ایرانی، 1371) را به دولت ارائه کردند و به ملی شدن صنعت نفت ایران انجامید، جنبشی اجتماعی دانست که برای احقاق حق از یک قدرت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی شکل گرفت.

شرایط بروز جنبش اجتماعی

اگر جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران را به‌عنوان بخشی از یک فرایند استعمارزدایی در نظر بگیریم، در ابتدا ارائه تعریفی از جامعه استعمار شده یا مستعمره ضروری است:
«مستعمره، جامعه‌ای است که از لحاظ اقتصادی عقب مانده بوده و توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی آن تابع شبکه روابطی از وابستگی است که در این شبکه، جامعه مذکور اجباراً با یک یا چند جنبه از جامعه پیشرفته از لحاظ اقتصادی در ارتباط است» (روشه، ترجمه: وثوقی، 1366).

صاحب‌نظران، دو ویژگی عمده را برای جامعه مستعمره برمی‌شمارند. اول آن که جامعه مستعمره جامعه‌ای است که بخشی از آن به‌وسیله جامعه استعمارگری که در جستجوی منافع خویش است توسعه‌یافته باشد. دوم آن که در جامعه استعماری، نوعی

تمایل و کشش ولی به‌طور پنهانی به توسعه مستقل دیده می‌شود. علاوه بر این دو ویژگی، بعضی از صاحب‌نظران مشخصه‌های دیگری را نیز ذکر می‌کنند و معتقدند می‌توان آنها را تقریباً به‌صورت عام در تمام وضعیت‌های استعماری مشاهده کرد، که مهم‌ترین آنها بهره‌برداری اقتصادی توسط بیگانگان و وابستگی سیاسی است. عدم تعادل و حاشیه‌ای بودن نیز از ضعف‌هایی است که برای جوامع استعمار زده برمی‌شمارند.

حال با توجه به ملاک‌های فوق باید دید آیا کشور ایران در آستانه ملی شدن صنعت نفت، از لحاظ اقتصادی عقب مانده و جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی آن متأثر از رابطه‌اش با دولت‌های استعماری، خصوصاً انگلستان بوده است یا نه. در این مورد، «مصطفی غلم» می‌گوید:

«شرکت نفت ایران و انگلیس به‌عنوان نمونه مجسم امپریالیسم استعمارگر امپراطوری بریتانیا، انحصار تسلط و بهره‌برداری از نفت ایران را در اختیار داشته و دولت انگلستان هم می‌خواسته است اولاً از نفت ایران حداکثر استفاده ممکن را برای ایجاد موازنه در پرداخت‌های خود ببرد، و ثانیاً جریان نفت را با محاسبه استرلینگ مداوم سازد، و بالاخره عواید رضایت‌بخشی از حمل عایدات نفت برای وزارت دارایی خویش به‌دست آورد» (علم، 1371).

در مورد دوم، یعنی تمایل و کشش به استقلال، گفته مصطفی غلم شاهد خوبی است:

«آنها قدرت روزافزون نیروهای ملی در میان توده‌های مردم و نفرت عمیقی را که علیه‌شان در 50 سال اول قرن بیستم در ایران تبلور یافته بود، دست‌کم گرفتند» (همان).

مخالفت با قراردادهای 1907، 1919، 1933، و لایحه الحاقی نیز تأییدی بر این مدعا است.

دو مشخصه دیگر، یعنی بهره‌برداری اقتصادی توسط بیگانگان و وابستگی سیاسی نیز در مورد ایران صادق است. در مورد مشخصه اول، در پاراگراف قبلی به حد ضرورت توضیح داده شد. اما در مورد مشخصه دوم، یعنی وابستگی سیاسی، روشن است که تمام تصمیم‌های سیاسی مربوط به ایران نیز همچون هر جامعه مستعمره‌ای، توسط کشور متروپل گرفته می‌شد. بدین منظور، از کارگزاران خاصی برای اجرای تصمیمات استفاده می‌شد که در ایران قرعه به نام سپهبد رزم‌آرا افتاده بود. غلم در این مورد نیز می‌نویسد:

«در تاریخ 26 ژوئن 1950، شاه همان‌طور که به آمریکا و انگلیس قول داده بود، منصور را برکنار و به‌جای او، برای رزم‌آرا فرمان نخست‌وزیری صادر کرد» (همان).

حاشیه‌ای بودن جامعه ایران و عقب ماندگی‌اش نسبت به کشور مادر و عدم تعادل اقتصادی‌اش نیز با مراجعه به نظرات «انور خامه‌ای» تأیید می‌شود. او ضمن برشمردن پنج ساختار اقتصادی متفاوت در ایران در آستانه نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران، از جمله 1) ساختار اقتصادی ایلی و چادرنشینی، 2) ساختار اقتصادی روستایی یا ارباب-رعیتی، 3) ساختار اقتصادی سرمایه‌داری خصوصی، 4) ساختار اقتصادی سرمایه‌داری دولتی، 5) ساختار اقتصادی بخش استعماری (شامل شرکت نفت، بانک شاهنشاهی انگلیس، و شیلات)، و اشاره به چندگونگی ساختار اقتصادی ایران، وضعیت اقتصادی آن دوره را این‌گونه شرح می‌دهد:

«... عنصر استعماری چنان در اقتصاد ما ریشه دوانیده بود که بنیاد بودجه دولت، بازرگانی خارجی، و اجرای برنامه هفت ساله به آن وابسته بود. دولت و سرمایه‌داری به‌طور مستقیم به‌وسیله وضع قوانین، تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها، و به‌طور غیرمستقیم به‌صورت رقابت با بخش خصوصی، در تمام زمینه‌های اقتصادی مداخله می‌کردند. سرمایه‌داران خصوصی با خریدن زمین‌های مالکان ورشکسته با اراضی خالصه در جهت بهره‌برداری سرمایه‌های خود به استثمار ارباب-رعیتی می‌پرداختند. ملاکان عمده و حتی خان‌ها و رؤسای ایلات، در شرکت‌های بازرگانی و صنعتی سرمایه‌گذاری می‌کردند... و در عین حال، همین مالکان سرمایه‌دار یا سرمایه‌داران مالک که با استعمار نیز پیوند داشتند، هیئت حاکمه را نیز تشکیل می‌دادند، نمایندگان مجلس را تعیین می‌کردند، و وزرا را در اختیار داشتند» (خامه‌ای، 1369).

بنابراین روشن است که ایران در آستانه نهضت ملی شدن صنعت نفت تا حد زیادی به لحاظ سیاسی و اقتصادی خصوصیات یک کشور مستعمره را دارا بوده است. از لحاظ اجتماعی نیز از نارضایتی مردم، سرخوردگی، نابسامانی اجتماعی، ناامنی و نابهنجاری رنج می‌برده و آماده پشت‌سر گذاشتن یک فرایند استعمارزدایی بوده است. از این رو، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران را می‌توان بخشی از این فرایند به‌حساب آورد.

موجودیت جنبش اجتماعی

آلن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی، اصول سه‌گانه‌ای را که حاکی از موجودیت یک جنبش اجتماعی هستند، بدین شرح مطرح می‌کند:

1. **اصل هویت:** بدین معنا که جنبش از چه افرادی تشکیل شده است؟ سخنگوی چه افراد و چه گروه‌هایی از مردم است؟ و محافظ چه منافعی است؟
2. **اصل ضدیت یا مخالفت:** بدین معنا که چه موانع یا نیروهای مخالفی را در مقابل دارد؟
3. **اصل همگانی بودن:** بدین معنا که جنبش معرف چه ارزش‌ها و ایده‌های همگانی برتری است؟ (روشه، ترجمه: وثوقی، 1366)

در مورد اصل اول یعنی اصل هویت، می‌توان گفت قضیه ملی شدن صنعت نفت ایران، گرچه در آغاز توسط عده‌ای از نخبگان تکنوکرات مطرح شد و همچون آغاز دیگر جنبش‌ها، ابتدا با بی‌تفاوتی، عدم استقبال، منفی‌گرایی و با عکس‌العمل ناشی از ترس و حتی مخالفت صریح روبه‌رو شد، اما با گذشت زمان، جنبه‌ای همه‌گیر به خود گرفت و تمام اقشار و گروه‌ها با هدف رهایی از شر امپریالیسم انگلستان و پایان دادن به دخالت کشورهای خارجی در امور داخلی ایران و به‌طور کلی، حفظ منافع ایران و ایرانی، با آن همراه شدند. جیمز بیل¹ و رابرت لوییس² در این باره می‌نویسند:

«گرچه ایرانیان دچار اختلافات و تفرقه‌های بسیار بودند، ولی همگی نسبت به یک برداشت مشترک از رهایی از شر امپریالیسم انگلستان وحدت نظر داشتند و با این احساس بود که همانند جمعی مظلوم، به احقاق حقوق خود از یک قدرت حيله‌گر و بی‌عاطفه جهانی قد برافراشتند» (بیل و لوئیس، ترجمه: مهدوی، 1368).

در مورد اصل ضدیت نیز این جنبش در راه پیروزی با موانع عده‌ای روبه‌رو بود، که مهم‌ترین آنها دولت انگلستان، شرکت نفت ایران و انگلیس، دولت رزم‌آرا، و برخی احزاب و دستجات داخلی بودند. اما راجع به اصل همگانی بودن، ارزش برتر و ایده بزرگ این جنبش که مقبولیت عام داشت، جنبه ضدامپریالیستی و حفظ منافع ملی بود. روح الله رمضانی در این باره می‌نویسد:

«مسئله، جنبه غالب ضدامپریالیستی نهضت ملی است که با توجه به آن می‌توان گفت که نهضت بیشتر ماهیت ناسیونالیستی داشت. مصدق بر این تأکید داشت که آنچه که در گرو مبارزه با شرکت نفت است، حقوق معنوی و سیاسی ایران است، نه پاره‌ای دستاوردهای مادی» (همان).

1. J.Bill
2. W.R.Louis

کارکرد های جنبش اجتماعی

روشه سه کارکرد اصلی را برای جنبش‌های اجتماعی برمی‌شمارد:

1. **کارکرد رابط یا میانجی:** جنبش اجتماعی به دو طریق تسهیل جامعه‌پذیری و مشارکت بین افراد از یک سو، و ساخت‌ها و حقایق اجتماعی از سوی دیگر، نقش میانجی برعهده دارد.
2. **کارکرد ایجاد و بالا بردن آگاهی:** جنبش اجتماعی موجب ایجاد و گسترش نوعی شعور جمعی سیاسی و بالا بردن آگاهی افراد جامعه می‌شود.
3. **کارکرد فشار:** جنبش اجتماعی با فشاری که از طریق مبارزات تبلیغاتی، تهدید، اعتصاب، تحریم، تظاهرات، و غیره بر نخبگان قدرت وارد می‌آورد، بر توسعه تاریخی جوامع اثر می‌گذارد.

در رابطه با هر سه کارکرد مذکور می‌توان گفت این جنبش شرایطی را فراهم ساخت تا مردم بتوانند از طریق روزنامه‌ها، اعلامیه‌ها، و سخنرانی‌ها از وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی کشور و به‌خصوص از تظلم‌های آشکار دولت انگلستان که به‌وسیله بزرگترین مؤسسه تجاری کشور و نماد آشکار امپراطوری بریتانیا در ایران، یعنی شرکت نفت ایران و انگلیس، صورت می‌گرفت، آگاه شوند. بدین ترتیب، موجبات مشارکت عامه مردم را در سرنوشت خویش و حساسیت نسبت به آنچه در کشور می‌گذشت فراهم ساخت و بدین طریق، فرایند جامعه‌پذیری را تسهیل، و نوعی شعور جمعی سیاسی را در آنها پرورش داد، که نتیجه آن فشاری بود که بر قدرت موجود وارد آمد و آن را ساقط ساخت.

نقش گروه‌های فشار در جنبش اجتماعی

کارکرد فشار جنبش‌های اجتماعی از طریق گروه‌های فشار صورت می‌گیرد. از مهم‌ترین گروه‌هایی که عامل فشار هستند، می‌توان از سازمان‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و به‌ویژه احزاب و جمعیت‌های سیاسی نام برد، که نماینده ویژه و مدافع منافع اعضای خود هستند و تلاش می‌کنند تا به طرق مختلفی چون مبارزات تبلیغاتی به‌منظور تأثیر بر افکار عمومی، تهدید، اعتصاب، تظاهرات و غیره بر قدرت موجود فشار وارد بیاورند.

در جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران نیز شاهد وجود گروه‌های فشاری هستیم که عمده‌ترین آنها را احزاب و جمعیت‌های سیاسی تشکیل می‌دادند و با عناوین مختلفی چون حزب، جمعیت، مجمع، و گروه‌های سیاسی فعالیت می‌کردند. این گروه‌ها

به طرق مختلف قدرت موجود را که نماینده آن رزم‌آرا بود تحت فشار قرار داده و بدین ترتیب، نقش مهمی را در پیروزی جنبش ایفا کردند.

مهم‌ترین ابزاری که این جمعیت‌ها و احزاب سیاسی در دست داشتند، مطبوعات بود. شاهد، باختر امروز، کشور، کسری، داریا، و چند روزنامه دیگر از جمله مطبوعاتی بودند که دولت رزم‌آرا، دولت انگلستان، و شرکت نفت ایران و انگلیس را مورد انتقاد شدید قرار داده و به طرفداری از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران پرداختند و بدین ترتیب، بیشترین فشار را بر قدرت موجود وارد ساختند.

با اوج‌گیری جنبش، ابزار دیگری نیز به‌کار گرفته شد و آن، انجام تظاهرات متعدد، به مناسبت‌های گوناگون از سوی احزاب و جمعیت‌های سیاسی مختلف بود.

تهدید و ترور نیز از ابزارهایی بودند که آخرین ضربات را بر قدرت حاکم وارد کرده و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت را عملی ساختند. نمونه آن، تهدیدنامه‌ای بود که از سوی نواب صفوی به نمایندگان که قصد تحریم جلسه 24 اسفند 1329 را داشتند، فرستاده شد. نمونه ترور، قتل رزم‌آرا توسط خلیل طهماسبی، یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام بود که عامل تسریع تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت گردید. به لحاظ میزان تأثیر گروه‌های فشار، «ژان می نو»، جامعه‌شناس فرانسوی، چهار شرط اساسی را برمی‌شمارد: 1) تعداد اعضا، 2) قدرت مالی، 3) سازمان اجتماعی، و 4) پایگاه اجتماعی (روشه، ترجمه: وثوقی، 1358).

با توجه به این که اصلی‌ترین و مهم‌ترین گروه فشار در جنبش ملی شدن صنعت نفت، ائتلافی از چندین سازمان سیاسی بود و از حمایت اعضا و طرفداران رسمی و غیررسمی که از اقشار مختلف جامعه بودند برخوردار بود، این خصوصیات را بر اساس ویژگی‌های این ائتلاف بررسی می‌کنیم.

از نظر تعداد، این ائتلاف دارای شمار زیادی سازمان سیاسی و بالطبع عضو و طرفدار رسمی و غیررسمی بود. هر یک از این احزاب، نماینده اقشار مختلف مردم بودند. به‌عنوان مثال، حزب ایران از اعضای حرفه‌ها و تکنوکرات‌های طبقه متوسط، کارمندان دولت، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، دانشجویان و دانش‌آموزان تشکیل شده بود، و جامعه مسلمانان مجاهد نیز شامل طلاب علوم دینی، ریش سفیدان و رؤسای اصناف و بازاریان بود (علم، 1371).

گستره این حمایت حتی به کارکنان شرکت نفت در آبادان و عشایر نیز رسیده بود. رهبران عشایر قشقایی، که در آن زمان بزرگترین، نیرومندترین، و مهم‌ترین قبیله

هماهنگ به‌شمار می‌رفتند، حمایت علنی خود را از این ائتلاف اعلام داشته بودند (همان).

از لحاظ قدرت مالی، با توجه به حمایت بی‌شائبه اقبشار مختلف مردم از این ائتلاف نیز نباید کاستی‌ای وجود داشته باشد.

از نظر سازمان نیز این ائتلاف به‌عنوان اصلی‌ترین گروه فشار با برخورداری از مجموعه‌ای از افراد تحصیل کرده که هر یک از توانایی‌های خاصی برخوردار بودند، از هماهنگی خاصی برخوردار بود. هدف مشترک جمعی آنها بر میزان این هماهنگی افزوده بود.

در مورد پایگاه اجتماعی نیز سران این ائتلاف کم و بیش از معروفیت و اعتبار خاصی برخوردار بودند. دکتر مصدق که صداقت سیاسی و ثبات عقیده‌اش در راه نجات کشور از دست حکومت استبدادی داخلی و مداخلات خارجی مورد تصدیق عموم بود و آیت‌الله کاشانی، که روحانی برجسته‌ای بود، نیز در میان بازاریان و طلاب علوم دینی طرفداران بسیار داشت.

نقش نخبگان در جنبش اجتماعی

علاوه بر گروه‌های فشار که عامل مهمی در بروز یک جنبش اجتماعی هستند، نخبگان نیز نقشی مؤثر و حتی بسی مهم‌تر از گروه‌های فشار در جنبش‌های اجتماعی ایفا می‌کنند، زیرا نخبگان، جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های فشار را به‌وجود آورده، آنها را به فعالیت واداشته، و موجب تجلی‌شان می‌شوند. از این رو، توجه به نقش نخبگان در جنبش اجتماعی از اهمیت بسزایی برخوردار است. ریشه در باب اهمیت نقش نخبگان در جنبش‌های اجتماعی می‌گوید:

«آنچه روند ضداستعماری را به حرکت در آورده و بدان جهت می‌بخشد، نقش نخبگانی است که بر بخش کم و بیش مهمی از جمعیت تکیه دارند» (روشه، ترجمه: وثوقی، 1366).

ویلفردو پارتو¹ اقتصاددان، جامعه‌شناس و سناتور ایتالیایی، نخبگان یا برگزیدگان را مشتمل بر تمام کسانی می‌داند که دارای خصوصیتی استثنایی و منحصر به فرد بوده یا دارای استعداد و قابلیت‌های عالی در زمینه کار خود یا فعالیت‌های دیگر باشند (همان).

1. Vilfredo Pareto

موسکا، هموطن پارتو، نیز نخبگان را اقلیتی از اشخاص که قدرتی را در جامعه‌ای به دست می‌گیرند، تعریف کرده و آنها را به‌منزله یک طبقه به‌حساب می‌آورد و سلسله‌مراتبی برایشان قائل است. او به عده‌ای که نخبه برتر در درون نخبگان هستند و نقش رهبری و هدایت نخبگان را برعهده دارند نیز اشاره می‌کند.

سی رایت میلز،¹ جامعه‌شناس آمریکایی، به‌گونه‌ای دیگر به این مسئله می‌نگرد. به نظر وی، از آنجا که قدرت نهادینه شده است، از میان نهادهای موجود، سه نهاد موقعیتی اساسی دارند که عبارت‌اند از: نهادهای سیاسی، اقتصادی، و نظامی، و کسانی که در رأس این نهادها قرار دارند، فرماندهی ساختارهای اجتماعی را نیز برعهده دارند. بروس کوئن نیز نخبگان را شامل گروه کوچک و دسته‌ای می‌داند که از توانایی‌ها یا مهارت‌های برتری برخوردارند.

اما گی روشه با بررسی تعاریف مختلف تعریف جامعی را ارائه می‌کند:

«نخبگان اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به‌دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا با تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند، یا به‌وسیله ایده‌ها، احساسات، و هیجاناتی که به‌وجود می‌آورند، در کنش تاریخی در جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند» (روش، ترجمه: وثوقی، 1366).

او همچنین با توجه به دو ملاک اقتدار² و نفوذ³ که اولی را از ماکس وبر به عاریت می‌گیرد، دست به طبقه‌بندی نخبگان می‌زند: 1) نخبگان سنتی و مذهبی، 2) نخبگان تکنوکراتیک، 3) نخبگان مالکیت، 4) نخبگان کاریزمایی، 5) نخبگان ایدئولوژیکی، 6) نخبگان سمبولیک.

نخبگان سنتی و مذهبی از حاکمیت یا نفوذی برخوردارند که ناشی از ساخت‌های اجتماعی، ایده‌ها، و اعتقاداتی خاص است. نخبگان تکنوکراتیک منتسب به ساختی رسمی یا اداری هستند و اقتدارشان بر اساس دوگانه‌ای استوار است و بر اساس قوانین وضع شده، شناخته و رایج انتخاب شده‌اند، یا این انتخاب به دلیل دارا بودن بعضی صلاحیت‌ها و قابلیت‌های مبتنی بر ملاک‌های شخصی صورت گرفته است. (این گروه از اقتدار عقلایی - قانونی برخوردارند). نخبگان ایدئولوژیکی در اطراف ایدئولوژی معینی متشکل گردیده و یا در به‌وجود آوردن ایدئولوژی خاصی سهیم‌اند.

در جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی نقش‌های

1. C.Wright Mills
2. Authority
3. Influence

بسیار مهمی ایفا کردند. این دو در این جنبش، هدف مشترکی را دنبال می‌کردند. این هدف، مخالفت با دولت انگلستان و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس بود. دکتر محمد مصدق خواهان آن بود تا ایرانیان حتی‌الامکان به نحوی مستقل اداره امور خویش را برعهده گیرند. او از دیرباز با تلاش‌های انگلستان برای سلطه بر ایران، که به عقیده او از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس صورت می‌گرفت، مخالفت می‌کرد (بیل و لویس، ترجمه: مهدوی، 1368).

آیت‌الله کاشانی نیز از زمانی که پدرش در بین‌النهرین پس از جنگ جهانی اول به‌وسیله نیروهای اشغال‌گر انگلیس کشته شد، از انگلیسی‌ها متنفر بود و با آنها دشمنی عمیقی داشت. هواداران پدر کاشانی پس از جنگ جهانی اول علیه انگلیسی‌ها دست به قیام مسلحانه زده بودند. در سال 1941 وقتی نیروهای روس و انگلیس خاک ایران را اشغال کردند، انگلیسی‌ها کاشانی (پسر) را که مبارزه قدرتمندی را علیه آنها رهبری می‌کرد، توقیف نمودند. در پایان جنگ که کاشانی از زندان آزاد شد، به حملات خود بر ضد انگلیسی‌ها و کمپانی نفتی‌شان ادامه داد (علم، 1357).

این دو برای متشکل ساختن و شدت بخشیدن به مبارزاتشان، رهبری دو جمعیت سیاسی را عهده‌دار شدند.

با توجه به تعریف گی‌روشه در مورد نخبگان می‌بینیم که این دو نفر در ابتدا به‌واسطه برخورداری از قابلیت‌هایی که در مورد دکتر مصدق بیشتر تکنوکراتیک و در مورد آیت‌الله کاشانی مذهبی بود، در جامعه مطرح، و به‌عنوان دو نخبه با رهبری دو جمعیت سیاسی مهم بر قدرت خود افزودند. آنها پس از کسب قدرت، با تصمیم‌گیری‌های به‌موقع خود، روند ضداستعماری را به حرکت درآورده و به آن جهت دادند تا آن که به هدف خود، یعنی خلع ید دولت انگلستان از نفت ایران، رسیدند.

در مورد این که هر یک در کدام طبقه‌بندی قرار می‌گیرند، می‌توان با توجه به شخصیت مذهبی آیت‌الله کاشانی و این که اسلام را به صورت ایدئولوژیک مطرح ساخت، او را هم در گروه نخبگان سنتی و مذهبی و هم در گروه نخبگان ایدئولوژیک قرار داد. دکتر مصدق را نیز بنا به توانایی‌ها و قابلیت‌های مبتنی بر ملاک‌های شخصی، در گروه نخبگان تکنوکراتیک، و همچنین به جهت تأکید بر ارزش‌های مشروطیت و تکیه بر نوعی ناسیونالیسم، می‌توان در گروه نخبگان ایدئولوژیک جای داد.

حال اگر سلسله‌مراتبی را که موسکا برای نخبگان قائل است در این مورد اعمال کنیم، بایستی دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی را در هسته مرکزی گروه نخبگان جای

دهیم و آنها را نخبگان برتر به حساب آوریم، و کسانی چون حسین مکی، دکتر فاطمی، و عده‌ای دیگر را در مراتب بعدی قرار دهیم.

نتیجه‌گیری

با توجه به یافته‌های پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که مجموعه اقداماتی که برای ملی شدن صنعت نفت ایران انجام شده است، به لحاظ نظری با تعریف جنبش اجتماعی همخوانی داشته است، زیرا تلاشی تکاملی و سازمان‌یافته برای بازسازی جامعه، منبعث از وجود ناسازگاری در جامعه بوده است (آگبرن و نیمکف). به‌منظور دفاع یا گسترش یا دستیابی به هدف‌های خاص، به گروه‌بندی و تشکل اعضا پرداخته (روشه) و در پی تغییر برخی شئون جامعه بوده است (کوئن). دیدگاه‌های بیل و لویس در کتاب «نفت و ناسیونالیسم ایرانی»، که به نارضایتی ایرانیان از سلطه اقتصادی بریتانیا و وحدت نظر تشکیلات و جناح‌های سیاسی و تلاش سازمان‌یافته آنها برای از بین بردن این سلطه اشاره دارد، مؤید این مدعاست.

بر اساس دیدگاه‌های روشه که مستعمره را عبارت از جامعه‌ای می‌داند که از لحاظ اقتصادی عقب مانده و توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی آن تابع شبکه روابطی از وابستگی است، می‌توان ایران را در آن برحه تاریخی مستعمره دانست و جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران را به‌عنوان بخشی از یک فرایند استعمارزدایی در نظر گرفت. دیدگاه‌های مصطفی علم در کتاب «مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی» مبنی بر این که بخشی از استعمارگری امپراتوری بریتانیا از طریق شرکت نفت انجام می‌شده، نشان‌دهنده وابستگی اقتصادی است. اشاره به قول شاه به آمریکا و انگلیس در رابطه با برکناری منصور و صدور حکم نخست‌وزیری رزم‌آرا، نشان‌دهنده وابستگی سیاسی ایران و مستعمره بودن آن در آستانه نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران است. دیدگاه انور خامه‌ای نیز در کتاب «اقتصاد بدون نفت» مبنی بر در هم تنیدگی عوامل اقتصادی و سیاسی و پیوند آنها با استعمار نیز مؤید این مدعاست که نهضت ملی شدن صنعت نفت، بخشی از فرایند استعمارزدایی بوده است.

آلن تورن اصول سه‌گانه هویت، ضدیت و همگانی بودن را نشانه موجودیت یک جنبش می‌داند. رجوع به دیدگاه‌های جیمز بیل و رابرت لوئیس در کتاب «مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی» که به برداشت و احساس مشترک و نیز وحدت نظر ایرانیان در رهایی از شر امپریالیسم اشاره دارد، نشانگر وجود زمینه‌های شکل‌گیری هویت جنبش است. خط‌کشی‌های مشخص بین طرفداران ملی شدن صنعت نفت و مخالفان آنها از

جمله دولت انگلستان، شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت رزم‌آرا نیز مبنایی برای بروز اصل ضدیت است. جنبه غالب ضدامپریالیستی و ماهیت ناسیونالیستی نهضت، که روح‌الله رضوانی بدان اشاره دارد، نیز نشان از همگانی بودن این نهضت دارد.

گی روشه کارکردهایی همچون ایجاد و بالا بردن آگاهی، رابط یا میانجی بودن، و فشار را برای جنبش‌های اجتماعی برمی‌شمارد. در رابطه با هر سه کارکرد مذکور می‌توان گفت این جنبش، شرایطی را فراهم ساخت تا مردم بتوانند از طرق مختلف از وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی کشور و تظلم‌های آشکار شرکت نفت ایران و انگلیس آگاه شوند، موجبات مشارکت عامه مردم را در سرنوشت خویش فراهم ساخت، و بدین طریق، فرایند جامعه‌پذیری را تسهیل و نوعی شعور جمعی سیاسی را در آنها پرورش داد تا در نهایت، با شکل‌گیری احزاب و جمعیت‌های سیاسی و با بهره‌گیری از مطبوعات، انجام تظاهرات و تهدید و ترور، بر قدرت موجود اعمال فشار کرده و توانستند آن را ساقط کنند.

با توجه به دیدگاه ژان می نو، جامعه‌شناس فرانسوی، که چهار شرط اساسی تعداد اعضا، قدرت مالی، سازمان اجتماعی، و پایگاه اجتماعی را برای اعمال فشار برمی‌شمارد، یکی از مهم‌ترین ائتلافات سیاسی آن زمان در سطح مطلوبی از این چهار خصیصه برخوردار بود. دیدگاه‌های علم در کتاب «نفت، قدرت و اصول» نیز مؤید این مدعا است.

با توجه به اهمیت نقش نخبگان که گی روشه آنها را بر خوردار از دو ملاک اقتدار و نفوذ عامل محرک و جهت دهنده جنبش‌های اجتماعی می‌داند و در گروه‌های سنتی و مذهبی، تکنوکراتیک مالکیت، کاریزمایی، ایدئولوژیک و سمبولیک قرار می‌دهد و دیدگاه پارتو که آنها را دارای خصوصیات استثنایی و منحصر به فرد در زمینه کار خود می‌داند و دیدگاه موسکا که آنها را طبقه‌ای تاثیر گذار می‌داند و نیز نقطه نظر سی رایت میلز در مورد نقش بی‌همتای نخبگان سیاسی و تاکید کوئن بر مهارت‌های خاص آنها، می‌توان از دو فرد بسیار تاثیر گذار بر این جنبش نام برد که با ویژگی‌های پیش گفته قرابت دارند. در جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، دکتر مصدق و آیت اله کاشانی نقش‌های بسیار مهمی ایفا کردند. این دو بنا به تایید بیل و لوپس و همچنین علم با برخوردار از ویژگی‌های خاص خود در گروه نخبگان قرار می‌گیرند. با توجه به شخصیت مذهبی آیت اله کاشانی و اینکه اسلام را به صورت ایدئولوژیک مطرح ساخت او را می‌توان هم در گروه نخبگان سنتی و مذهبی و هم در

گروه نخبگان ایدئولوژیک قرار داد. دکتر مصدق را نیز بنا به تواناییها و قابلیت‌های مبتنی بر ملاک‌های شخصی در گروه نخبگان تکنوکراتیک و همچنین به جهت تاکید بر ارزش‌های مشروطیت و تکیه بر نوعی ناسیونالیسم می‌توان در گروه نخبگان ایدئولوژیک جای داد.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، به‌عنوان بخشی از فرایند استعمارزدایی، در شرایط نابسامان سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی شکل گرفت، و با رهبری نخبگانی چون دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، با حمایت گروه‌های فشار، و با تکیه بر ایدئولوژی مذهبی - ناسیونالیستی، ویژگی‌های هویت، ضدیت، و همگانی بودن را احراز کرده، کارکردهای میانجی‌گری، بالا بردن آگاهی، و فشار را عملی ساخت، و با گذر از مراحل ناآرامی، برانگیختگی، قالب‌ریزی، و نهادی شدن، در 29 اسفندماه 1329 ه. ش. به پیروزی رسید.

منابع

1. آگبرن؛ ف. نیمکف (1363)، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران، نشر پاسارگاد.
2. امامی، سید محمد حسین (1378)، «ایران در مقطع ملی شدن نفت»، گزارش شماره 112، صص 60-64.
3. ایرانی، ناصر (1371) «داستان ملی شدن نفت ایران»، فصل‌نامه نشر دانش، شماره 72، صص 464-477.
4. بیل، جیمز؛ ویلیام راجر، لوئیس (1368)، مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه: عبدالرضا، هوشنگ مهدوی؛ کاوه، بیات، تهران، نشر نو.
5. خامه‌ای، انور، اقتصاد بدون نفت، تهران، شرکت سهامی انتشار.
6. خلیلیان، محمد جواد (1372)، «تحلیلی بر نهضت ملی شدن نفت ایران»، فصل‌نامه نشر معرفت، شماره 7، صص 59-66.
7. روشه، گی (1366)، تغییرات اجتماعی، ترجمه: منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
8. صفایی، ابراهیم (1371)، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، تهران، نشر کتابسرا.
9. طبری، نقی (1380)، گروه‌های کلیدی در نهضت مشروطه و ملی شدن نفت، علوم سیاسی، دوره چهارم، شماره 16، 229-244.
10. علم، مصطفی (1371)، نفت، قدرت و اصول، ترجمه: غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات.

11. کار، ای. اچ. (1349)، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کاشاد، تهران، انتشارات خوارزمی.
12. کوزر، لویس (1369)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
13. کوئن، بروس (1372)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه: غلامعباس توسلی؛ رضا فاضل، تهران، انتشارات سمت.
14. یاسپرس، کارل (1369)، آغاز و انجام تاریخ، تهران، خوارزمی.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی